

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

محقق حائری فرمود عبادیت را می‌توان به نحوی معنا کرد که متوقف بر قصد قربت نباشد. مکلف می‌تواند نماز بخواند لإظهار عظمة الله و اینکه قصد کند با این فعل به خدا تقرب پیدا کند. محقق بروجردی در اشکال بر کلام ایشان فرمود لازمه‌ی این فرمایش آن است که مجرد قصد عنوان فعل بدون اینکه قصد قربت شود موجب صحّت عمل است و حال آنکه این مطلب خلاف ضرورت دین و اجماع مسلمین است. مرحوم والد در اشکال بر محقق بروجردی فرمود قصد عنوان صلاة با قصد عنوان قربت با یکدیگر ملازمه دارند، ولو از حیث وجود خارجی. به نظر ما هیچ ملازمه‌ای بین این دو عنوان نیست، حتی از حیث وجود خارجی.

اشکال بر نقد اول محقق حائری

در دوره‌ی قبل اشکالی بر فرمایش محقق حائری مطرح شده است و گفتیم که بیان ایشان خروج از محل فرض و نزاع است. محل نزاع در جایی است که معنای تعبدیت را اخذ قصد امر بدانیم و به این معنا، مرحوم آخوند وجوهی بر استحاله‌ی اخذ چنین قصدی در متعلق بیان کرده است. محقق حائری در بیان اول خود معنای دیگری برای عبادیت مطرح کرده است به اینکه عمل به نحوی واقع شود که خودش موجب قرب به خداوند شود و سپس فرمود این معنا دیگر متوقف بر قصد امر نیست، بلکه همین که مکلف اظهار عظمت مولا و شکر بر نعماتش کند عبودیت و تعبدیت محقق خواهد شد. قبلاً در مقام اشکال قائل بودیم که چنین مطلبی خروج از محل نزاع است. مرحوم آخوند وجوه استحاله را در فرضی مطرح کرده است که عبادیت به معنای امتثال به قصد امر باشد.

جواب از اشکال

به نظر می‌رسد این اشکال هم وارد نیست. ما به دنبال این هستیم که اگر در موردی شک کردیم آیا واجبی تعبدی است یا توصلی، آیا می‌توان به اصالة الإطلاق تمسک کرد یا خیر. تعبدی به این معناست که فعل عنوان عبادیت داشته باشد. محقق حائری می‌فرماید برای تحقق این عنوان راه منحصر در این نیست که امتثال به قصد امر باشد، بلکه می‌توان عبادیت را به نحوی بیان کرد که اخذ آن قید در متعلق با وجوه استحاله‌ای که مطرح شده است مواجه نگردد ولی هم چنان تعبدیت محقق شود. بنابراین نمی‌توان به ایشان اشکال کرد که از محل نزاع خارج شده است. تأکید ایشان بر این است که معنایی برای تعبدیت مطرح شود تا اخذ آن قید در متعلق استحاله‌ای نداشته باشد و از این راه، در صورت فقدان قید، به اصالة الإطلاق تمسک شود. ایشان برای حل چنین مشکلی فرمود همین که فعل را برای اظهار عظمت مولا انجام دهیم محبوب نزد او خواهد بود و تعبدیت تمام است ولو قصد امر در مامور به اخذ نشده باشد.

نقد دوم محقق حائری بر وجه استحاله‌ی مرحوم آخوند

محقق حائری اشکال دومی بر وجوهی که مرحوم آخوند بر استحاله اقامه کرده‌اند وارد می‌کند و می‌فرماید:

و يمكن أن يقال بوجه آخر: و هو ان ذوات الافعال مقيدة بعدم صدورها عن الدواعي النفسانية محبوبة عند المولى، و توضيح ذلك يتوقف على مقدمات ثلاث:

احداها: ان المعتبر في العبادة يمكن ان يكون اتیان الفعل بداعي امر المولى بحيث يكون الفعل مستندا الى خصوص امره، و هذا معنى بسيط يتحقق في الخارج بامرین: احدهما جعل الامر داعيا لنفسه، و الثاني صرف الدواعي النفسانية عن نفسه، و يمكن ان يكون المعتبر اتیان الفعل خاليا عن ساير الدواعي و مستندا الى داعي الامر بحيث يكون المطلوب المركب منهما، و الظاهر هو الثاني لانه انسب بالاخلاص المعتبر في العبادات.

الثانية: ان الامر الملحوظ فيه حال الغير تارة يكون للغير و اخرى يكون غيريا مثال الاول الامر بالغسل قبل الفجر على احتمال، فان الامر متعلق بالغسل قبل الامر بالصوم، فليس هذا الامر معلولا لامر آخر إلا ان الامر به انما يكون لمراعاة حصول الغير في زمانه، و الثاني الاوامر الغيرية المسببة من الاوامر المتعلقة بالعناوين المطلوبة نفسا.

الثالثة: انه لا اشكال في ان القدرة شرط في تعلق الامر بالمكلف، و لكن هل يشترط ثبوت القدرة سابقا على الامر و لو رتبة او يكفي حصول القدرة و لو بنفس الامر؟ الاقوى الاخير، لعدم وجود مانع عقلا في ان يكلف العبد بفعل يعلم بانه يقدر عليه بنفس الامر.

اذا عرفت هذا فنقول: الفعل المقيد بعدم الدواعي النفسانية و ثبوت الداعي الالهي الذي يكون موردا للمصلحة الواقعية و ان لم يكن قابلا لتعلق الامر به بملاحظة الجزء الاخير للزوم الدور، اما من دون ضم القيد الاخير فلا مانع منه.

و لا يرد ان هذا الفعل من دون ملاحظة تمام قيوده التي منها الاخير لا يكاد يتصف بالمطلوبية، فكيف يمكن تعلق الطلب بالفعل من دون ملاحظة تمام القيود التي يكون بها قوام المصلحة.

لانا نقول: عرفت انه قد يتعلق الطلب بما هو لا يكون مطلوبا في حد ذاته، بل يكون تعلق الطلب لاجل ملاحظة حصول الغير، و الفعل المفيد بعدم الدواعي النفسانية و ان لم يكن تمام المطلوب النفسي مفهوما، لكن لما لم يوجد في الخارج إلا بداعي الامر لعدم امكان خلو الفاعل المختار عن كل داع يصح تعلق الطلب به، لانه يتحد في الخارج مع ما هو مطلوب حقيقة، كما لو كان المطلوب الاصلی اکرام الانسان فانه لا شبهة في جواز الامر باكرام الناطق لانه لا يوجد في الخارج الا متحدا مع الانسان الذي اکرامه مطلوب اصلي، و كيف كان فهذا الامر ليس امرا صوريا بل هو امر حقيقي و طلب واقعي لكون متعلقه متحدا في الخارج مع المطلوب الاصلی. [1]

ایشان در بیان اول خویش فرمودند اگر معنای تعبدیت را عبارت از اظهار عظمت مولا قرار دهیم، در این صورت وجوه استحاله مرتفع خواهد شد، اما اگر گفته شود که معنای تعبدیت منحصر در این است که قصد امتثال امر را در متعلق اخذ کنیم، در این صورت باز هم می‌توان وجوه استحاله را از میان برداشت. برای بیان این مطلب، سه مقدمه باید ذکر شود:

1- آنچه در عبادت معتبر است ممکن است این باشد که اگر مکلف بخواهد فعل را به داعی امر مولا اتیان کند، این داعی معنای بسیطی است که در عالم خارج با دو چیز محقق می‌شود: (1) اینکه مکلف امر را داعی قرار دهد و بگوید چون مولا امر کرده انجام می‌دهم؛ (2) نفس خود را از دواعی نفسانیه خالی کند و تمام آن دواعی دیگر را کنار بگذارد. همچنین ممکن است آنچه در عبادت معتبر است این باشد که فعل خالی از ساير دواعی و مستند به داعی امر باشد، یعنی مطلوب عبارت از یک امر مرکب باشد. [2] ظاهر این است که دومی که مطلوب، مرکب از دو امر باشد با اخلاصی که در عبادات معتبر است مناسب‌تر می‌باشد.

2- واجب یا نفسی است و یا غیر در آن لحاظ شده است. اما امری که غیر در آن لحاظ شده است از دو حال خالی نیست: یا

الأمر للغير است و یا الأمر الغیری است. امری که برای غیر است مثل امر به غسل قبل از فجر تا روزه‌ای که بعد از فجر می‌گیرد صحیح باشد. امر به غسل معلول امر به صوم نیست، بلکه امر اول برای این است که حصول صوم در زمان خود مراعات شود. اما امر غیری همان امر به مقدمه است که از امر به ذی المقدمه مترشح می‌شود. وجوب صلاة یک وجوب نفسی است و مقدمه برای چیز دیگری نیست، اما مقدمات صلاة وجوب غیری و ترشّحی دارند. لکن واجب نفسی دو قسم است: یا واجب نفسی لنفسه است و یا واجب نفسی للغير. مثلاً در باب تعلم [3] گفته شده است که واجب نفسی للغير است، یعنی تعلم واجب شده است تا احکام شریعت دانسته شود و عبادات به درستی انجام شود. مرحوم آخوند از این وجوب به وجوب نفسی تهیّی تعبیر کرده‌اند. [4] فرق میان وجوب للغير و وجوب غیری این است که اولی خودش مستقلاً وجوبی دارد و این طور نیست که وجوبش مانند وجوب غیری، مترشح از غیر باشد. وجوب غسل جنب قبل از فجر در ماه رمضان یک وجوب غیری نیست؛ زیرا هنوز فجر نیامده است تا ذی المقدمه واجب شده باشد.

3- همان طور که مرحوم آخوند هم فرمود قدرتی که شرط تکلیف است عبارت از قدرت در مقام امتثال است که با نفس امر این قدرت حاصل می‌شود و مکلف می‌تواند قصد امتثال امر کند. پس از این جهت با اشکالی مواجه نخواهیم شد.

بعد از بیان این سه مقدمه، خلاصه‌ی فرمایش محقق حائری همان طور که مرحوم والد (رحمة الله علیه) در تقریر کلام ایشان [5] فرموده‌اند این است که:

در مثل نماز - از واجبات عبادی - مشهور این است که ما دو چیز داریم: یکی ذات صلاة و دیگری قصد قربت، که الآن مورد بحث ماست و در کلام مرحوم آخوند به «داعی الأمر» معنا شده بود و ما گفتیم: «استحاله، روی همین مبناست». اگر داعی الأمر به صورت جزئیت مطرح باشد، معنایش این است که مأمور به دارای دو جزء است: یکی صلاة و دیگری داعی الأمر. و اگر داعی الأمر به صورت شرطیت مطرح باشد، معنایش این است که مأمور به، صلاة مقید به داعی الأمر است.

ایشان می‌فرماید: معروف این است ولی ما در اینجا مطلب دیگری می‌گوییم و آن مطلب این است که ما سه چیز داریم: یکی صلاة و دیگری نبودن دواعی غیر الهی - مثل ریا - و دیگری وجود داعی الأمر. بنابراین ما داعی الأمر را به عنوان مطلب سوم معرفی می‌کنیم، حال فرق نمی‌کند که شما مسئله را به صورت جزئیت مطرح کنید یا به صورت شرطیت. اگر مسئله به صورت جزئیت مطرح شود می‌گوییم:

مأمور به ما دارای سه جزء است: صلاة، نبودن دواعی غیر الهی، وجود داعی الأمر. و اگر مسئله به صورت شرطیت مطرح شود، می‌گوییم: مأمور به ما عبارت از صلاة مقید است و آن قید، مرکب از دو جزء است: یکی نبودن دواعی غیر الهی و دیگری وجود داعی الأمر که داعی الهی است. ایشان می‌فرماید: در اینجا بین نبودن دواعی غیر الهی و بودن داعی الهی ملازمه وجود دارد، یعنی این طور نیست که نه دواعی غیر الهی وجود داشته باشد و نه داعی الهی، بلکه هر جا دواعی غیر الهی وجود نداشته باشد، حتماً داعی الهی وجود دارد و فرض سومی - فرض عدم هر دو - امکان ندارد. سپس می‌فرماید: ما ابتدا صورت جزئیت را مطرح می‌کنیم. آنجایی که «صلاة و نبودن دواعی غیر الهی و وجود داعی الهی» را به عنوان سه جزء مأمور به بدانیم، در این صورت ما می‌گوییم: امر، به دو جزء اول تعلق گرفته است و تعلق امر به این دو، للغير است یعنی به خاطر جزء سوم - یعنی داعی الهی - می‌باشد و ما گفتیم: بین نبودن دواعی غیر الهی با بودن داعی الهی ملازمه وجود دارد. و مطرح شدن داعی الأمر به این صورت، قابل تعقل است. از طرفی قدرت بر امتثال، در ظرف تکلیف، نقش ندارد، بلکه آنچه نقش در تکلیف دارد، قدرت بر امتثال در ظرف امتثال است و ما وقتی ظرف امتثال را ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم نقص و کمبودی وجود ندارد. اگر داعی الأمر به صورت جزء متعلق مطرح می‌گردید، اشکال می‌شد که داعویت امر نسبت به داعویت امر، غیر معقول است ولی اگر ما متعلق امر را عبارت از صلاة مقید به نبودن دواعی غیر الهی دانستیم و گفتیم: «امر، به این دو تعلق گرفته و تعلق آن هم به نحو وجوب للغير است، یعنی برای این است که داعی الهی تحقق پیدا کند» در این صورت خود داعی الأمر، داخل در محدوده متعلق نشده ولی

درعین حال، در ردیف «صلاة» و «نبودن دواعی غیر الهی» قرار گرفته است. مرحوم حائری می‌فرماید: اگر ما مسئله را به این صورت مطرح کنیم چه اشکالی متوجه آن می‌شود؟ آیا لازم می‌آید که امر، داعویت به داعویت امر داشته باشد؟ خیر، امر داعویت به متعلق خودش دارد و عنوان سوم خارج از دایره متعلق است ولی با جزء دوم – یعنی نبودن دواعی غیر الهی که در متعلق اخذ شده – ملازم است. و اگر مسئله را به صورت قیدیت مطرح کنیم و بگوییم: «مأمور به عبارت از «صلاة مقید» ی است که قید آن، مرکب از دو جزء است: نبودن دواعی غیر الهی و وجود دواعی الهی»، در این صورت ما می‌گوییم: امر به «صلاة مقید به جزء اول از قید» تعلق گرفته است ولی وجوب «صلاة مقید به جزء اول از قید» به عنوان وجوب للغير است یعنی برای این است که جزء دوم قید – یعنی داعی الأمر و داعی الهی – تحقق پیدا کند، زیرا بین نبودن دواعی غیر الهی و وجود داعی الهی، ملازمه وجود دارد. بالآخره مرحوم حائری در این جواب دوم خود نتیجه می‌گیرد که ما مسئله داعی الأمر را می‌توانیم از طریق «وجوب للغير» حل کنیم خواه داعی الأمر را جزء متعلق امر بدانیم یا قید آن.[6]

وقتی مولى می‌خواهد امر خود را بر متعلق بی‌آورد که سه جزء دارد – که عبارت باشند از: ذات فعل و عدم دواعی نفسانیه و داعی امر – و به نظر مرحوم آخوند اخذ داعی امر – یعنی جزء سوم و اخیر – در متعلق با مشکل استحاله مواجه است، پس داعی امر را از متعلق حذف می‌کنیم. ممکن است مستشکی بگوید مطلوب اصلی مولا همان داعی امر بود که از متعلق حذف شده است. اساساً بدون آن جزء، چطور می‌توان گفت که متعلق متصف به مطلوبیت است؟

محقق حائری در جواب از این اشکال مطلبی می‌فرماید که ابداع و ابتکار ایشان در همین حرف است. ایشان می‌فرماید قید عدم دواعی نفسانی طریق است برای تحقق داعی امر و قبلاً گفته شد که گاهی طلب به چیزی تعلق می‌گیرد که مطلوب در حد ذاته نیست، یعنی وجوب نفسی لنفسه ندارد، بلکه وجوب نفسی للغير دارد. الفعل المقید بعدم الدواعی النفسانیه درست است که خودش تمام المطلوب برای مولا نیست، اما اگر در عالم خارج محقق شود بدون داعی امر محقق نخواهد شد و با آن ملازمه دارد؛ زیرا فاعل مختار حتماً یک داعی دارد و ممکن نیست که نفس او خالی از داعی باشد. حال که فاعل مختار نفس خود را از دواعی نفسانیه خالی کرده است داعی الامر به جای آن می‌نشیند. بنابراین فعل مقید به دواعی نفسانی واجب شده است برای آن مطلوب نهایی که داعی الامر باشد و لازم نیست که داعی الامر قید برای متعلق قرار گیرد تا با استحاله مواجه شود. وقتی مولا می‌گوید نماز خود را مقیداً به عدم الدواعی النفسانیه انجام بده، خود به خود داعی الامر محقق خواهد شد.

محقق حائری سپس در این رابطه مثالی می‌زند و می‌فرماید اگر در جایی مطلوب اصلی اکرام انسان باشد و مولا می‌خواهد که انسان اکرام شود، حال اگر بگوید «أكرم الناطق» و اسمی از انسان نیاورد، از آنجا که می‌داند ناطق در عالم خارج متحد با انسان است بنابراین گویا همان «أكرم الانسان» را گفته است. در نتیجه عدم دواعی نفسانیه نیز چون در خارج با داعی امر اتحاد وجودی دارد، همین مقدار کافی است که در خطاب مولا، عدم دواعی نفسانیه در متعلق اخذ شود.

بنابراین، در بیان اول محقق حائری، محور بحث در معنای دیگری از عبادیت بود و اینکه برای تعبدی بودن عمل نیازی نیست که عمل به قصد امتثال امر انجام شود. اما در بیان دوم ایشان، محور بحث همان داعی امر است، لکن به نحوی در متعلق اخذ شده است که اسم آن نیامده است اما حقیقتش وجود دارد به این صورت که متعلق دارای سه جزء است و ذات صلاة و عدم دواعی نفسانیه در خطاب اخذ شده‌اند و همین کفایت از جزء سوم، یعنی داعی امر می‌کند و نیازی به اخذ آن در متعلق نیست.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1]. عبدالکریم الحائری، درر الفوائد (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1418)، ج 1، 97-98.

[2]. بنابراین، یا مطلوب مولا یک امر بسیط است که با دو فعل محقق می‌شود و یا مطلوب او یک امر مرکب است که هر دو باید

اتیان شود.

- [3]. ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» (انعام: 149) روایاتی وارد شده است به این مضمون که خداوند روز قیامت عالم را حاضر می‌کند و او را بازخواست می‌کند که «چرا به علم خود عمل نکردی؟» و خداوند به کسی که عالم نبوده است می‌فرماید «چرا مشغول یادگیری نشدی تا به آن عمل کنی؟» علماء به این روایت تمسک کرده‌اند بر وجوب تعلم.
- عَنْ مَسْعَدَةَ ابْنِ زِيَادٍ قَالَ: سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) وَ قَدْ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَ كُنْتَ عَالِمًا فَإِنْ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَهُ أَ فَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ وَ إِنْ قَالَ كُنْتُ جَاهِلًا قَالَ لَهُ أَ فَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ فَيُخَصِّمَهُ وَ ذَلِكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ. (محمداقر مجلسی، بحار الأنوار (بیروت: دار إحياء التراث العربي، 1403)، ج 1، 177).
- [4]. محمد کاظم آخوند خراسانی، کفایة الأصول (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430)، ج 3، 151.
- [5]. مرحوم والد معظم حقیقتاً در تقریر مطالب دیگران نظیر نداشت، هم چنان که در همین جا نیز در تقریر کلام محقق حائری بیانی دارند که بسیار روشن و راهگشاست.
- [6]. محمد فاضل موحدی لنکرانی، اصول فقه شیعه، محمود ملکی اصفهانی و سعید ملکی اصفهانی (قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، ۱۳۸۱)، ج 3، 348-350.

منابع

- آخوند خراسانی، محمد کاظم. کفایة الأصول. 3 ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430.
- الحائري، عبدالکریم. درر الفوائد. 2 ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1418.
- فاضل موحدی لنکرانی، محمد. اصول فقه شیعه. محمود ملکی اصفهانی و سعید ملکی اصفهانی. 10 ج. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، ۱۳۸۱.
- مجلسی، محمداقر. بحار الأنوار. 111 ج. بیروت: دار إحياء التراث العربي، 1403.